

موج گذار به دموکراسی در جمهوری اسلامی

احمد جوانی^۱

استادیار گروه معارف دانشکده علوم انسانی دانشگاه امام حسین (ع)

(تاریخ دریافت: ۹۲/۶/۱۹ - تاریخ تصویب: ۹۲/۱۲/۱۹)

چکیده

«گذار به دموکراسی» از نتایج قابل کنترل برخی جنبش‌های اجتماعی است که در مسیر لیبرال دموکراسی هدایت می‌شود. ناکارآمدی نظام سلطه با روش سخت‌افزاری برای سیطره بر جهان، غرب را ناچار به ترویج لیبرال دموکراسی با روش نرم‌افزاری برای تغییر حکومت‌های غیردموکراتیک نمود که از آن به «دوره گذار» یاد می‌شود. روش نوینی که با افزایش شکاف‌های اجتماعی، اصل رضایت‌مندی شهروندان را هدف قرار داده و بستر انقلاب‌های نوین (مخملی) را فراهم کرده است و به فروپاشی نظام سیاسی ختم می‌شود. رویکرد نظریه گذار معطوف به این است که در ایران نیز تغییر، امری اجتناب‌ناپذیر است. هانتینگتون در نظریه خود ظهور اصلاح‌طلبان را از ملزومات «دوره گذار» دانسته که در ایران اسلامی نیز با شکل‌گیری جبهه اصلاحات انتظار تغییرات بنیادی می‌رفت. اما بستر و زمینه این تغییر و گذار به خاطر ماهیت نظام اسلامی و تفاوت ماهوی با سایر نظام‌ها به صورت کامل میسر نشد. لذا، با روش تبیینی و کیفی سعی شده است چرایی ناکامی گذار در ایران تبیین شود.

واژگان کلیدی

اصلاح‌طلبی، براندازی، تغییر اجتماعی، جنگ نرم، دموکراسی، موج گذار.

مقدمه

سرعت تحولات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی پایان قرن بیستم و آغاز هزاره سوم، همه تحلیلگران و محققان عرصه جامعه‌شناسی سیاسی را غافلگیر کرد. دموکراسی روش حکومتی آغاز هزاره سوم قرن محسوب می‌شود و به سرعت در حال گسترش است. تلاش برای همسویی با نظم نوین جهانی (مدعی آمریکا)، یعنی دموکراسی هدایت‌شده با شاخص‌های غربی به سمت فرهنگ و ارزش‌های واحد در قالب لیبرال دموکراسی، از شاخص‌های جهانی‌سازی مدرن است. گلنر بر این باور است که جهانی‌شدن فرایندی است که تحقق آن باید موجب غربی‌شدن و آمریکایی‌شدن جهان شود (ازکیا و غفاری، ۱۳۸۷: ۳۶۴). گیدنز، جامعه‌شناس غربی، نیز آخرین الگوی مدرن را «لیبرال دموکراسی» دانست (بهروزک، ۱۳۸۶: ۲۷۴).

احیای اسلام سیاسی با الگوی نوین «مردم‌سالاری دینی» تهدیدی نرم علیه لیبرال دموکراسی و جهانی‌سازی مطلوب غرب به‌شمار می‌آید که برای نظام سلطه غیرمنتظره و تحمل‌ناپذیر بود. نظریه‌گذار پاسخی به حکومت‌های ضد لیبرالی، به‌ویژه جمهوری اسلامی ایران، بود. تغییر حکومت‌های غیردموکراتیک (ضد غربی) طی فرایندی به نام «گذار به دموکراسی» در سه دهه اخیر به‌شدت دنبال شد. به تعبیری مدعیان دموکراسی بسیاری از حکومت‌های جهان و از جمله جمهوری اسلامی ایران را دیکتاتور و اقتدارگرا نامیدند که باید از دیکتاتوری و اقتدارگرایی به لیبرال دموکراسی تغییر و گذار را طی کند.

NGOهای آمریکایی مانند جامعه باز جورج سوروس، اعانه برای دموکراسی با هدف تحقق دوره گذار فعالیت‌های مستمری را در سراسر جهان تعقیب کردند. بر اساس آمار مؤسسه خانه آزادی (که در آمریکا رسالت «گذار به دموکراسی» را بر عهده دارد)، در سال ۲۰۰۴ از ۱۹۳ کشور ۱۲۱ کشور رژیم دموکراتیک داشته‌اند، در حالی که در سال ۱۹۷۴ از ۱۵۰ کشور تنها ۴۱ کشور دموکراتیک (به سبک غربی) بودند (بشیریه، ۱۳۸۴: ۱۱). در نموداری در سایت خانه آزادی آمریکا، ایران نیز در خط قرمز قرار دارد که در باور حامیان دموکراسی باید دچار گذار شود. از این‌رو، نظریه‌پردازان غربی نظیر تافلر، هانتینگتون، فوکویاما و جین شارپ با نظریه‌سازی بستر گذار به دموکراسی را فراهم کردند. دوره گذار با فروپاشی بلوک شرق (۱۹۹۰) شتاب بیشتری گرفت. طراحان گذار سعی کردند مدل موفق گذار در بلوک شرق را در نقاط دیگر نیز بازسازی کنند. طبق نظریه فوکویاما (در پایان تاریخ و سرنوشت انسان) و هانتینگتون (در موج سوم) باید قهراً لیبرال دموکراسی در همه کشورها توسعه یابد و حاکم شود، تا رویای رهبری بلامنزاع آمریکا (پس از فروپاشی شوروی) در جهان تحقق یابد.

بر این اساس می‌بایست دوره گذار به ایران نیز سرایت می‌کرد و در تغییری بنیادی، اسلام لیبرالی جایگزین اسلام سیاسی، و «جمهوری اسلامی» به «جمهوری ایرانی» تبدیل می‌شد تا به

اعتقاد هانتینگتون حکومتی دموکراتیک شکل گیرد. اینکه به چه میزان نظریه «گذار» بستر تغییر در ایران را فراهم می‌کند موضوعی است که پژوهش مستقلی می‌طلبد؛ ولی این سؤال مطرح است که علی‌رغم برخورد موج گذار در ایران و قرار گرفتن اصلاح‌طلبان تجدیدنظرطلب در مسیر گذار به موکراسی، موفقیتی حاصل شده است؟

امواج دموکراسی

ترویج دموکراسی از گذشته تاریخی تا حال سه موج را طی کرده و به تعبیر فوکویاما به مرحله پایانی تاریخ رسیده و حاکمیت لیبرال دموکراسی بر جهان اجتناب‌ناپذیر است. امواج دموکراسی عبارت است از:

(الف) موج اول: تحدید دموکراسی، که با تفکیک حکومت‌ها به مردمی و غیرمردمی تنها به شکل جمهوری توجه شد و لیبرالیسم تنها بر حدود دموکراسی بدون توجه به ماهیت بر «جمهوریت» تأکید داشت (افتخارزاده: ۳۲). البته این موج دموکراسی تنها در قلمرو جغرافیایی غرب بود.

(ب) موج دوم: تحمیل دموکراسی. در این دوره نفولیرال‌ها تلاش دارند دموکراسی با اصول معرفتی لیبرالیسم به جهان معرفی شود و ماهیت دموکراسی را مبتنی بر لیبرالیسم می‌دانند. هانتینگتون همه جمهوری‌هایی را که شاخص‌های لیبرالیسم را رعایت نکند غیرتوسعه‌یافته می‌دانست (هانتینگتون، ۱۳۷۰: ۱۴۵). انتظار در موج دوم دموکراتیک‌شدن همه نظام‌های سیاسی بود. بومی‌سازی جمهوریت در کشورهای غیرغربی مشخصه این دوره است. اصرار بر الگوسازی جمهوری لاییک ترکیه برای سایر کشورهای اسلامی هدف‌مند بود. هانتینگتون معتقد بود تا قبل از ۱۹۹۰ هیچ کشور اسلامی‌ای غیر از ترکیه دموکراتیک نیست (همان، ۳۳۶).

(ج) موج سوم: جهانی‌سازی دموکراسی با توسعه نظام‌های جمهوری لیبرال در جهان، که ظاهراً با فروپاشی بلوک شرق به سمت نظام بین‌المللی تک‌قطبی (نظم نوین جهانی) سوق پیدا کرد. تحقق رؤیای هژمونی آمریکا مطابق نظریه‌پردازان آمریکایی مانند هانتینگتون، تافلر، فوکویاما و جین شارپ در نظریه «گذار» از طریق مهار، نبرد رسانه‌ای، استحاله، نافرمانی مدنی و انتخابات مهندسی شده تعقیب می‌شود. در این موج باید الزاماً همه نظام‌های غیردموکراتیک به صورت حتمی و قطعی به نظام لیبرال دموکراسی تبدیل شود (افتخارزاده، ۳۳) و در صورت مقاومت کشورها در مقابل نظم نوین آمریکایی با روش‌های استحاله، نافرمانی مدنی و انقلاب‌های رنگی فرایند گذار دنبال شود و در صدد حاکمیت لیبرال دموکراسی در گستره جهانی باشند. حادثه ۱۱ سپتامبر به باور بسیاری از تحلیلگران سیاسی (همچون افسانه هلوکاست) مظلوم‌نمایی لیبرالیسم برای توسعه سلطه نوین در نقاط غیرلیبرال جهان پس از

سوسیالیسم و اسلام سیاسی بود. بر همین اساس، هانتینگتون کاربرد خشونت و تهاجم نظامی از بیرون را هم (مانند اشغال عراق) بهای گذار به دموکراسی تحلیل کرد.

براندازی نرم تغییر نوین اجتماعی

در تحولات گذشته برای تغییر بیشتر از روش‌های سخت یا نیمه‌سخت استفاده می‌شده است. ولی تغییر و تحولات اجتماعی نوظهور در دوره پسامدرن را باید جنگ نرم یا تهدید نرم دانست. هدف نهایی جنگ نرم براندازی نرم (در دو سطح نظری و عملی) است. به تعبیر «جان گالبرایت»^۱، با تولید انرژی منفی بر ضد ثبات سیاسی، راه بر تغییر و تحول در جوامع هدف هموار می‌شود (افتخارزاده، ۱۳۸۹: ۳۱). براندازی نرم^۲ جنبشی نوین، درازمدت، هدف‌مند، سازمان‌یافته، مسالمت‌آمیز و با اجرای برنامه‌ای حساب‌شده و با هدایت بیرونی برای نفوذ در ارکان سیاسی و استحاله نظام قابل اجراست که منجر به تغییر سیستم و در نهایت براندازی نظام سیاسی خواهد شد (نائینی، ۱۳۹۱: ۱۶۷). گذار به دموکراسی، مدل انقلاب رنگی یا مخملی معطوف به براندازی نرم و آن سطحی از جنگ نرم است که به جای محیط جغرافیایی و ابعاد فیزیکی و مادی، عقاید، باورها و ارزش‌های جامعه هدف با هجوم همه‌جانبه همراه می‌شود تا از طریق انحراف افکار عمومی و اشغال فضای ذهنی جامعه، در نظام سیاسی حاکم، براندازی، فروپاشی یا تغییر رفتار صورت گیرد (جوزف‌نای، ۱۳۸۷: ۵۲). بنابراین، براندازی نرم فرایندی سازمان‌یافته و هدف‌مند است که با بهره‌گیری از ظرفیت‌های قانونی و تاکتیک‌های مسالمت‌آمیز مقدمات تغییر نظام سیاسی را فراهم می‌کند که بدان قدرت نرم می‌گویند، در حالی که قدرت سخت موجب کاهش مقبولیت مهاجم می‌شود (همان، ۵۶).

با فقدان نظام عادلانه و عقلانی بین‌المللی در حال حاضر هژمونی^۳ نظام سلطه بیشتر با نبرد رسانه‌ای با رویکرد دیپلماسی عمومی رخ می‌دهد. از این جهت می‌توان آن را نوع جدیدی از تغییرات اجتماعی با ابزارهای دوره فرانو و پسامدرن نامید که به راحتی به وارونه‌نمایی حقیقت می‌پردازد. چگونگی ارتباط براندازی نرم با تغییرات اجتماعی نیازمند چارچوب مفهومی است. در این زمینه نظریه‌های اجتماعی درخصوص جنبش‌های اجتماعی را محققانی مانند گی‌روشه، هلد، چالمرز جانسون مطرح کردند.

نظریه ساموئل هانتینگتون در این زمینه تأمل‌برانگیز است. وی ظهور «اصلاح‌طلبان هواخواه لیبرالیسم» را اولین مرحله فرایند «تغییر شکل» و «استحاله از درون» و ضرورت دانست که باید با نفوذ در حاکمیت و کسب قدرت و ایجاد تغییر و استحاله حاکمیت، فرایند گذار را

1. John Galbraith
2. Subversion soft
3. Hegemuni

طی کند. هانتینگتون تصریح می‌کند: «اصلاح‌طلبان دموکراتیک نه تنها لازم بود در درون رژیم اقتدارگرا وجود داشته باشند بلکه می‌بایست در آن رژیم صاحب قدرت هم می‌بودند» (هانتینگتون، ۱۳۷۰: ۱۴۰). این از شرایط دوره گذار است.

تغییرات در مسیر لیبرال دموکراسی

تحولات اجتماعی و تغییرات سیاسی در دهه پایانی قرن بیستم با فروپاشی شوروی سابق و بسترسازی هژمونی آمریکا، فضای جدیدی را فراروی دلباختگان «لیبرال دموکراسی» قرار داد که گویا تمامی کشورها به اجبار راهی جزء پذیرش دموکراسی غربی با ارزش‌های آمریکایی ندارند. محتوم‌بودن بشر هزاره سوم به پذیرش «لیبرال دموکراسی» در آثار ساموئل هانتینگتون و فرانسیس فوکویاما و جین شارپ، مهم‌ترین حامیان این نظریه، موج می‌زند. این تفکر البته در ایران اسلامی نیز بر بخشی از روشنفکران مذهبی و نئولیبرال‌ها تأثیر گذاشته است و طرفداران سرسختی دارد، به طوری که حسین بشیریه، مدافع «گذار به دموکراسی» در ایران، می‌نویسد: «امروز در آغاز سده بیست و یکم چنین به نظر می‌رسد که دموکراسی به عنوان نظام سیاسی بلامنزاع در حال گسترش در سراسر جهان باشد» (بشیریه، ۱۳۸۴: ۱۱). هانتینگتون حاکمیت دموکراسی آمریکایی در جهان را جزء امال خود می‌داند و می‌نویسد:

«آینده دموکراسی در جهان برای آمریکاییان از اهمیت خاصی برخوردار است. ایالات متحده نخستین کشور دموکراتیک در دنیای نوین است و به عنوان یک ملت هویت او از اقداماتی که در ارزش‌گذاری به آزادی و دموکراسی می‌کند، جداشدنی نیست... آمریکاییان علاقه خاصی دارند که تکامل جهانی در مسیری افتد که با دموکراسی سازگار باشد» (هانتینگتون، ۱۳۷۰، ۳۴).

نکته تأمل‌برانگیز در نظریه هانتینگتون این است که تمامی تلاش‌ها با پوشش آزادی‌خواهی و دموکراسی‌خواهی صرفاً نجات آمریکا از ورطه سقوط و اضمحلال است. وی در اهمیت این نکته در کتاب *موج سوم* می‌نویسد: «بدین سان آینده آزادی‌خواهی، ثبات و استحکام، صلح و ایالات متحده، از جهاتی، به آینده دموکراسی وابسته است» (همان). بر همین اساس نظریه «گذار به دموکراسی» برای کشورهایی که هنوز دموکراتیک نشده‌اند طراحی می‌شود و باید اجرایی شود. بر اساس این نظریه حکومت‌ها بدون استثنا باید در مسیر لیبرال دموکراسی قرار گیرند.

نظریه پردازان آمریکایی - از جمله هانتینگتون در کتاب *موج سوم دموکراسی*، جین شارپ در کتاب *از دیکتاتوری تا دموکراسی*، جوزف نای در کتاب *قدرت نرم و رهبری* - با نظریه‌های «گذار به دموکراسی» و «تغییر از درون» و تأثیرگذاری بر افکار عمومی و استحاله فرهنگی همسو بودند و یک هدف را دنبال می‌کردند و آن تحقق لیبرال دموکراسی با ارزش‌های خاص

آمریکایی در همه جهان است. آن‌ها توسعه سیاسی را تنها با لیبرال‌شدن ممکن دانستند. چنانچه سوروس رویای رهبری بلامنازع آمریکا در جهان را در سر دارد و مؤسسه وی در کشورهای بلوک شرق قرین موفقیت بود تا گذار به لیبرال دموکراسی را در جهان فراگیر کند.

ظهور اصلاح‌طلبان، ضرورت گذار به دموکراسی

هائیتینگتون فرایند گذار به دموکراسی را برای همه کشورهای غیردموکراتیک اجتناب‌ناپذیر می‌دانست؛ که باید حتی با تغییر رویکرد دینی در کشورهای اسلامی (مانند ایران) محقق‌شود. لذا، لازم است جنبش اصلاح‌طلبی برای تغییرات به سوی لیبرالیزه‌شدن ظهور کند. بسیاری از نظریه‌پردازان آمریکایی بر این باورند که اسلام و فرهنگ اسلامی - جز اسلام لیبرالی - با دموکراسی سازگاری و انطباق ندارد، مگر اسلامی که لیبرالیزه شود؛ یعنی، اسلامی که از فیلتر لیبرالیسم عبور کند و باید از سیاست فاصله بگیرد. بر همین اساس، هائیتینگتون معتقد بود در هیچ کشور اسلامی‌ای به جزء ترکیه (ی سکولار) حکومت دموکراتیک وجود ندارد (هائیتینگتون، ۱۳۷۲، ۳۳۶). وی اسلام سیاسی را مانع بزرگی سر راه حاکمیت لیبرال دموکراسی می‌دانست که باید از آن عبور کرد و فرایند دموکراسی‌شدن در کشورها (از جمله ایران اسلامی) با الگوی آمریکایی تعقیب شود. بر این اساس هائیتینگتون معتقد بود در کشورهای غیردموکراتیک (در موج سوم) دو گروه اصلی فعال‌اند (همان: ۳۳۷):

الف) مخالفان لیبرال دموکراسی اقتدارگرا، انقلابی، سنتی و بنیادگرا

ب) اصلاح‌طلبان لیبرال هواخواه دموکراسی که در حکومت برای تغییر شکل و براندازی مقتدر و فعال می‌شوند.

نظریه‌پردازانی که فرایند دموکراسی‌شدن در دو دهه گذشته را به شدت دنبال می‌کردند در جایگاه رسمی و تحقیقاتی در دفاع از لیبرال دموکراسی غربی، دستورالعمل اجرایی چرایی و چگونگی گذار از اقتدارگرایی به دموکراسی را در دهه نود میلادی با کمک مؤسسه‌ها و بنیادهای آمریکایی طراحی کردند. فرانسیس ساندرس، محقق و نویسنده انگلیسی، در کتاب جنگ سرد فرهنگی، سیا، ادب و هنر به خوبی به روابط پنهان اکثر این مؤسسه‌های وابسته به سازمان سیا و پنتاگون و برخی دانشگاه‌ها و اندیشکده‌ها و اندیشمندان آمریکایی با هدف تغییر و تحول فکری و اندیشه اشاره دارد (ساندرس، ۱۳۸۲: ۴). بنابراین، خط مقدم این حرکت برای جنبش‌های اصلاح‌طلبی تأکید به نفوذ بر نخبگان و دانشگاه است.

بی‌تردید در براندازی نرم که لازمه تحقق آن استحاله فرهنگی و بی‌ثبات‌سازی سیاسی درونی و انزوای بین‌المللی است، به نقش‌آفرینی گروه‌هایی از درون جامعه نیاز است تا با ساختار شکنی و بحران‌سازی و آلوده‌سازی فضای فرهنگی در درون حاکمیت از سویی، و

هجمه‌های جنگ نرم از سوی دیگر به تغییر باورها و ارزش‌های جامعه منتهی شود و مقدمات براندازی را فراهم کند. این مهم مستلزم همگرایی و ارتباط فکری، سیاسی، مالی و... آشکار و پنهان براندازان بیرونی و درونی است. محققان علوم اجتماعی، تعارض‌ها و تضادهای اجتماعی و محرومیت‌های نسبی در جامعه را سرمنشأ بسیاری از تغییر و تحولات و جنبش‌های اجتماعی می‌دانند که معمولاً جنبش‌های اجتماعی و اصلاحی را در پی دارد. هانتینگتون معتقد بود تعارض‌ها و شکاف‌های اجتماعی به دنبال توسعه اقتصادی رخ می‌دهد و جامعه در طلب توسعه سیاسی برای عمق و گستره دموکراسی تلاش می‌کند و بستری مناسب برای ظهور اصلاح‌طلبان درون حاکمیت است که برای تحقق دوره گذار در کشورهای غیردموکراتیک باید نقش اصلی ایفا کند (بشیریه، ۴۷).

مقدمات ظهور اصلاح‌طلبان در ایران پس از دفاع مقدس (دوره سازندگی و تحولات بین‌المللی) در بستر انتقادی جناح چپ (سستی و مدرن) فراهم شد. تجدیدنظرطلبان این طیف در عرصه نظر و عمل مقدمات استحاله فکری و فرهنگی را فراهم کردند. تحلیل هانتینگتون با شرایط تعدیل اقتصادی دوره سازندگی بیشتر هم‌نواست که مقدمات ورود به عرصه توسعه سیاسی را فراهم کرد. وی بر این باور بود که ایران در منطقه گذار قرار دارد و روند آن اجتناب‌ناپذیر است ولی متحیر بود که چرا گذار به دموکراسی در ایران رخ نداد (همان، ۴۸). تلاش نویسندگان دوم خردادی و روزنامه‌های زنجیره‌ای به جنبش اصلاح‌طلبانه مدرن به شیوه‌های دموکراتیک تعبیر شد (دوست مشاور، ۱۳۹۲: ۲۰۷) که در دهه هفتاد دوره سازندگی و توسعه اقتصادی بسترهای فکری و فرهنگی را فراهم کرد. به هر حال در دهه هفتاد مرحله گذار با عبور از روش‌های اقتصاد سوسیالیستی به اقتصاد لیبرالیستی و تشدید شکاف طبقاتی بسترهای اجتماعی آن را فراهم کرد. بی‌اعتنایی به ارزش‌ها و غفلت از توسعه فرهنگی از سویی و تزیید مشکلات اقتصادی پس از جنگ فضای جدیدی برای استحاله در جمهوری اسلامی ایجاد کرد. غربی‌ها فرصت را مغتنم شمردند و از طریق نفوذی‌ها و وابستگان روشنفکر مآب، انبوه مقالات و آگرای (مانند قبض و بسط شریعت سروش) نویسندگان حلقه کیان و انتشار آن با هدف غلیان جنبش اجتماعی نوین با گرایش لیبرالی سعی کردند ناکارآمدی نظام دینی با طرح حاکمیت دوگانه را به نمایش گذارند. ارتباط بنیادهای آمریکایی برای هدایت اصلاح‌طلبان جامعه هدف برای تحقق گذار شایان توجه است. تیری میسان، محقق و تحلیلگر فرانسوی، به نقش این بنیادها در کودتای مخملی در سراسر جهان اشاره دارد و در زمان فتنه ۸۸ می‌نویسد: «بنیاد آلبرت انیشتین (جین شارپ) آموزش آشوبگران ایرانی را آغاز کرده است» (همان، ۲۰۹).

جوزف نای معتقد است نظام ارزشی آمریکا در عرصه فرهنگ و سیاست از چنان جذابیتی برخوردار است که با قدرت نرم بالایی که تولید می‌کند به آمریکا کمک فراوان می‌کند با نفی ارزش‌های جوامع دیگر، هژمونی آمریکا از طریق قدرت نرم در جهان بدون کاربرد قدرت سخت صورت گیرد (نای: ۲۸). با این نگرش آمریکا پس از فروپاشی شوروی و نظام بین‌المللی تک‌قطبی (ادعایی آمریکا) تلاش دارد از طریق تصرف افکار عمومی و براندازی نرم، سیطره «لیبرال دموکراسی» را در همه‌جا تعقیب کند. سیطره‌جویی با روش قدرت نرم در عصر استعمار فرانو با کمترین هزینه، با استخدام عناصر استحاله‌شده و تجدیدنظرطلب سهل‌الوصول خواهد بود. این روش در بلوک شرق مانند گرجستان با کمک بنیادهای آمریکایی مانند بنیاد سوروس محقق شد. با این تجربه در سال ۱۳۸۰ تلاش شد مدل گرجستانیزه کردن ایران را نیز کلید بزنند.

در چارچوبی تطبیقی، در دهه‌های اخیر گذار به دموکراسی در تعدادی از کشورها صورت گرفته و هانتینگتون در موج سوم به آن پرداخته است. نظریه‌گذار از سه جهت شکل و شیوه، شرایط پیدایش نیروهای گذار و از جهت مراحل گذار مورد توجه نظریه‌پردازان خواهد بود. «گذار به دموکراسی» را به سه شکل نیروی محرک یا منبع حرکت محقق می‌کنند و نظام غیردموکراتیک به دموکراتیک (دموکراسی غربی) تبدیل شده است. بر این اساس، سه شیوه و شکل «گذار به دموکراسی» حداقلی یا حداکثری که هانتینگتون به آن اشاره دارد عبارت است از:

(الف) از بالا (نخبگان)

- کودتای دموکراتیکی بخشی از نخبگان حاکم به شیوه غیرمسالمت‌آمیز

- سازش‌ها و پیمان‌های دموکراتیک میان نخبگان به شیوه مسالمت‌آمیز

(ب) از پایین (انقلاب مخملی و مردمی)

- از طریق جنبش‌های سیاسی و اجتماعی خارج از ساختار علیه رژیم حاکم برای دموکراسی و اصلاحات به شیوه مسالمت‌آمیز

(ج) از بیرون (حمایت و حمله نظامی)

روش خشونت‌آمیز با تهاجم نظامی (که هانتینگتون حمله نظامی آمریکا به افغانستان و عراق را بخشی از موج سوم دموکراسی و هزینه آن را بهای ترویج دموکراسی می‌داند).

هانتینگتون در نظریه «گذار» بر نقش توده‌ها در تغییرات دموکراتیک تأکید دارد و می‌گوید از ۳۳ مورد گذار در موج سوم تنها در شش مورد مردم قدری نقش داشته‌اند و تنها نخبگان‌اند که می‌توانند با روش‌ها و اعمال و پیمان‌های خود نظام دموکراتیک را جایگزین رژیم خودکامه (ضد غربی) کنند (هانتینگتون: ۱۴۶). در مورد تحقق «گذار» در ایران به ترکیب هر سه روش و

شیوه معتقدند. ولی به تعبیر بشیریه، دوره اصلاح طلبان که فاقد انسجام بود فرصت مغتنمی برای تحقق دوره گذار به دموکراسی است. در این دوره برخی همسانی‌ها و الگوهای رفتاری تجدیدنظرطلبان اصلاح طلب طبق آموزه‌های نظریه‌های گذار به دموکراسی با نظریه‌سازی جامعه مدنی و توسعه سیاسی آغاز شد.

ترکیب دو سطح بحران

بسترها و شرایط لازم و کافی برای تحقق هر امری اجتناب‌ناپذیر است. گاهی شرایط لازم ظهور می‌یابد ولی برای ظهور پدیده مورد نظر کافی نیست. در صورتی که شروط لازم و کافی بروز کند، حتماً تحول اساسی رخ خواهد داد؛ مانند، تحولات بیرونی و درونی در بلوک شرق که منتهی به تحقق انقلاب‌های مخملی در بسیاری از این کشورها شد. مهم‌تر اینکه بلوک شرق را بیشتر عوامل درونی متلاشی ساخت تا عوامل بیرونی. این عوامل ناشی از ترکیب دو دسته بحران در دو سطح بالا و پایین جامعه بود تا گذار یا انقلاب مخملی در جامعه هدف رخ نماید. زمینه‌های اجتماعی و سیاسی و عدم ترکیب دو سطح بحران در جامعه دینی ایران (به دلایلی) سبب امتناع از تحقق انقلاب مخملی در جمهوری اسلامی شد. لذا، دوره گذار در ایران با بن‌بست مواجه شد و نظریه هانتینگتون و رهیافت جین شارپ (نافرمانی مدنی در سال‌های ۸۴-۸۸) نیز موفق نشد.

از آنجا که موضوع بحث گذار به دموکراسی در جمهوری اسلامی است، لازم است محیط و شرایط لازم و کافی برای تحقق تغییر در جامعه تبیین شود. هرگاه جامعه‌ای در دو سطح دولت و جامعه دچار بحران‌های گوناگون شود، در آن صورت مرحله گذار به دموکراسی (تغییر شکل یا فروپاشی) به نتیجه نزدیک می‌شود. هانتینگتون در نظریه گذار تحلیل‌های جامعه‌محور و دولت‌محور دارد و توسعه اقتصادی در ایجاد بحران در دو سطح دولت و جامعه سهم بسیاری داراست که بستر گذار را به خوبی فراهم می‌کند (بشیریه: ۴۷). عوامل بحران‌زا در سطح مربوط به دولت و ساختار قدرت و در سطح دیگر مربوط به جامعه و نظام اجتماعی است.

با مطالعه روند شناختی موردی فروپاشی، براندازی و انقلاب مخملی در کشورهایی که از ۱۹۹۰ در آن‌ها چنین تغییراتی رخ داده است می‌توان بازیگران ملی و فراملی را با تکیه بر دو مفهوم «ساختار» و «موقعیت» نشان داد. نقش متغیرهای فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی از سویی، و رفتار بازیگران در تغییرات منتج به براندازی و انقلاب مخملی شفاف‌تر مشاهده می‌شود (ن.ک به اصلاحات و فروپاشی حسن واعظی: ۱۳۷۹).

تولید و بازتولید جنبش‌های اجتماعی مولود گسل‌های فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی است، نارضایتی عمومی را گسترش می‌دهد، و رفتار جمعی آن‌ها سمت و سوی

اعتراض، شورش، تحصن و نافرمانی مدنی به خود می‌گیرد. براندازان دوره گذار مترصد چنین نقاط عطفی در جوامع هدف مانند ایران‌اند. آنچه طراحان براندازی کمتر به آن توجه کرده‌اند تفاوت اساسی جامعه انقلابی ایران در عرصه حاکمیت و نقش مهم ایدئولوژی اسلام، مردم، ولایت فقیه و قانون اساسی است که از لحاظ سیاسی و مذهبی با سایر نظام‌های سیاسی متفاوت است. با این حال، در دو دهه گذشته، برای تحقق گذار بین افراد و گروه‌هایی بیرون و درون حاکمیت هم‌نوایی صورت گرفت که در فتنه ۸۸ به اوج رسید. برای مثال تولید بحران‌های متوالی (هر نه روز یک بحران) و رفتارشناسی تجدیدنظرطلبان اصلاح‌طلب از ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۸ و انطباق با معیارهای نظریه گذار در ایران را باید با فعال‌سازی جریان‌های زیر مرتبط دانست:

۱. فعال‌سازی جریان‌های معارض و معاند داخلی و خارجی، مسلحانه و غیرمسلحانه
۲. فعال‌سازی جریان‌های مخالف درون حاکمیت و خارج از حاکمیت که باید در قدرت سهم شونند
۳. طراحان و مدیران و هدایتگران بیگانه، مانند بنیادهای برانداز آمریکایی مثل جامعه باز سوروس
۴. رسانه‌های مخالف و معارض داخلی و بیگانه، که همه ابزارهای جنگ نرم (رسانه‌ای، صنایع فرهنگی و فناوری ارتباطی و شبکه‌های اجتماعی) را برای استحاله و بی‌ثبات‌سازی و براندازی به کار بستند
۵. استفاده از همه ظرفیت سازمان‌های بین‌المللی علیه جامعه هدف.

رویکرد اصلاح‌طلبان سکولار به «گذار»

مهم‌ترین نکته در بحث «گذار» تلاش برخی روشنفکران برای بومی‌سازی آن در ایران بود که از آغاز دهه ۱۹۹۰ شروع شد. برخی اصلاح‌طلبان ایرانی مانند حسین بشیریه با تأکید بر نظریه «گذار» هانتینگتون و بومی‌سازی آن، بر این باورند که دموکراسی بهترین شکل حکومت است و جهان به‌طور تدریجی به سوی حرکت می‌کند که در آن اکثر کشورها جزو دموکراسی می‌شوند، اگرچه تحقق آن سال‌ها به‌طول انجامد (بشیریه، ۱۳۸۴: ۱۵۵). به همین منظور، وی در دهه هفتاد نظریه «گذار» هانتینگتون را در قالب دستورالعمل اجرایی تبیین کرد و در کارگاه‌های آموزشی به تجدیدنظرطلبان اصلاح‌طلب تعلیم داد. وی معتقد شد که در جهان امروز «قدرت سخت» دیگر به دموکراسی منتهی نخواهد شد، بلکه از طریق جهانی‌شدن، ایجاد فضای باز سیاسی، هدف‌مند کردن حمایت مالی و اقتصادی غرب منوط به پذیرش دموکراسی و اصلاحات سیاسی، و استفاده هرچه بیشتر از حربه تحریم علیه حکومت غیردموکراتیک و ایجاد

فشارهای خارجی و بین‌المللی و منزوی‌ساختن و سخت‌گیری و تحریم نفتی مسیر گذار به دموکراسی (آمریکایی) را هموار می‌کند (همان: ۱۴۴). البته، وی برای حصول به نتیجه حمایت همه‌جانبه از سوی آمریکا را شرط کافی می‌داند. بر همین اساس درخواستی ملت‌مسانه از آمریکا برای حمایت عملی از اصلاح‌طلبان ایرانی دارد.

بشیریه معتقد است اکثر مسلمانان مشکلی با آموزه‌های دموکراسی به منزله ارزش و فرهنگ جهانی ندارند. وی می‌نویسد: «گرایش عمومی در میان مسلمانان جهان هماهنگ با نحوه نگرش روشنفکران میانه‌رو مسلمان است که در صد‌دند تفسیر لیبرالی‌تری از اسلام ارائه دهند و یا چشم‌انداز وسیع‌تر لیبرالی از اسلام عرضه کنند... اسلام، امروزه اصلاحاتی را تجربه می‌کند و اراده‌ای قوی میان اندیشمندان اسلامی برای تفکیک دین از سیاست در حال رشد است» (همان: ۱۲۹). این نگرش به تدریج در بین اصلاح‌طلبان با رشد تفکر پروتستانیسم اسلامی فراگیر شد، و انتظاری که از رهبران اسلامی در دفاع و حمایت از دموکراسی (غربی) دارند باید همان نقشی باشد که کلیسای کاتولیک و پاپ ژان پل دوم داشت (همان: ۱۳۵). این نگرش سال‌ها قبل با ساخت شبکه مسلمانان میانه‌رو لیبرال توسط دستگاه‌های امنیتی، سیاسی و علمی آمریکا برای تربیت رهبران اصلاح‌طلب در جهان اسلام دنبال شد (فضلی‌نژاد: ۱۴۱) که برای اعمال نفوذ اجتماعی باید از روحانیون لیبرال نیز استفاده شود (شریفی: ۱۳۱ و ۱۴۱).

از آنجا که جمهوری اسلامی با ماهیت دینی در هیچ‌یک از الگوهای دموکراسی غربی نمی‌گنجد، آن را مغایر نظام دموکراتیک می‌دانند و با ظهور اصلاح‌طلبان در چارچوب نظریه «گذار به دموکراسی» (در موج سوم)، روش نرم را برای تغییر نظام سیاسی ایران برگزیدند. بشیریه معتقد است در حکومت ایران از ۱۳۶۰ تا ۱۳۷۶ دوران انسجام ساختاری و ایدئولوژی نخبگان حاکم بود. از همین رو گذار به دموکراسی با مانع مواجه شد (بشیریه: ۹۶). وی می‌گوید با آغاز دوره دوم خرداد (۱۳۷۶) که بخش عمده‌ای از قدرت در اختیار اصلاح‌طلبان قرار گرفت، انواع گوناگونی از گفتارهای سیاسی از خشونت‌گرایی از راست افراطی تا مداراجویی روشنفکرانه (اصلاح‌طلبی) در صحنه سیاست ایران رواج یافت. تنها «در همین دوران اوج عدم انسجام ساختاری و ایدئولوژیک در نخبگان حاکم بود که امکان گذار به دموکراسی بر اساس خط اصلاح‌طلبی تقویت شد» (همان: ۹۷). البته، بشیریه آغاز این لجام‌گسیختگی را از دوره سازندگی (توسعه اقتصادی با مشخصه شکاف‌های اجتماعی) می‌داند که در دوره اصلاحات (با مطالبه توسعه سیاسی) به اوج خود رسید تا طبق نظریه «گذار به دموکراسی» تغییر نظام سیاسی از درون صورت گیرد.

تلاش برای جدایی نهاد دین از سیاست و کم‌رنگ ساختن نقش اجتماعی دین شدت گرفت. در دوران اصلاحات همبستگی و هنجارهای ایدئولوژیک افول بیشتری پیدا کرد و

گروه‌های سیاسی و اجتماعی مختلف در پی گسترش هنجارهای دموکراتیک و مدنی و استقرار همبستگی بر اساس آن هنجارها برآمدند. مفاهیمی چون جامعه مدنی، کثرت‌گرایی، مردم‌سالاری، گفتگوی تمدن‌ها، جدایی‌نهاد دین از سیاست، تساهل و تسامح و... به‌طور کلی ارزش‌ها و باورها و کردارهای ایدئولوژیک-مذهبی در این دوره دستخوش تحولات چشمگیری شده‌اند، ولی با احیای اصول‌گرایی (۱۳۸۴) دوره گذار به دموکراسی در ایران سیکل کامل را طی نکرد و ناکام ماند.

در حقیقت، طراحان و مجریان براندازی نرم باید بتوانند هریک از این زمینه‌ها و بسترهای مثبت را منفی و به ضد خود تبدیل کنند. هنگامی که همه این عوامل در دو سطح حکومت و جامعه ظهور یافت و با هم ترکیب شد، می‌توان گفت تغییر ماهوی یا براندازی کامل صورت خواهد گرفت. در این شرایط است که نظام الترناتیو جایگزین می‌شود. در غیر این صورت، براندازی بر اساس رهیافت هانتینگتون، برای «گذار به دموکراسی» ناکام خواهد ماند. چنانکه در جمهوری اسلامی - علی‌رغم همه تلاش‌ها و اقدامات براندازانه - گذاری صورت نگرفت و نظام اسلامی مقتدرتر از گذشته (با تکیه بر سه رکن اساسی اسلام ناب، ولایت فقیه و مشارکت مردمی) به حرکت خود ادامه می‌دهد. به عبارتی، همبستگی و هنجارهای دموکراتیک (به سبک غربی) نتوانست در مقابل همبستگی و همگرایی ایدئولوژیک جمهوری اسلامی پایداری و مقاومت از خود نشان دهد. در حقیقت، همه عوامل بحران در هر دو سطح جامعه و حکومت به صورت کامل - نه ناقص - ظهور نیافت و در یکدیگر ترکیب نشد.

سطوح تاثیرگذاری در «گذار»

برای تسهیل‌سازی براندازی نظام جمهوری اسلامی که از جهت ماهیتی با همه نظام‌های دیگر متفاوت و متضاد است جنگ نرمی را تدارک و تحمیل کردند تا شرایط ترکیب و تغییر فراهم شود. در این میان نظریه‌پردازان «گذار» سه سطح را در جامعه دینی در نظر گرفتند تا هدف گذار محقق شود:

الف) سطح اول: تأثیرگذاری بر اعتقادات و باورها، که در همه زمینه‌ها باید بستر تردید، و شبهه اعتقادی و انحراف نسبت به دین و باورهای دینی و وحی فراهم شود، با استحاله دینی شوق به دین‌سازی و فرقه‌گرایی افراطی شدت می‌یابد.

ب) سطح دوم: تأثیرگذاری بر ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی که تساهل و تسامح و بی‌تفاوتی را ترویج می‌کند و ارزش‌گریزی و اباحی‌گری جایگزین می‌شود.

ج) سطح سوم: تأثیرگذاری بر احساسات و عواطف که بخش وسیعی از جامعه را با جنگ روانی پوشش می‌دهد و نقش قدرت نرم با جذابیت فرهنگی و سیاسی بستر تغییرات را برای تحقق «گذار» فراهم می‌کند.

در این سه سطح آنچه بیشتر جای تهدید دارد مؤلفه امنیت و هویت فرهنگی است. طبق نظریه جوزف نای، غرب با «قدرت نرم» می‌تواند برای رسیدن به مطلوب خود به «تحمیل اراده خود بر دیگران» پردازد و فضای ذهنی جامعه را اشغال کند. جوزف نای در اهمیت قدرت نرم می‌گوید «اگر آمریکا به درستی از قدرت نرم استفاده کند، دیگر برای سلطه نیازی به قدرت سخت و اشغالگری نیست» (نای: ۳۵).

با تحقق تغییر و تأثیر بر این سه سطح، استحاله هویتی در سطح جامعه رخ می‌دهد:

۱. ابتدا گسست حاکمیت و مردم و مرعوب‌سازی نخبگان صورت می‌گیرد.
 ۲. مسئولان و نخبگان دچار اشتباهات محاسباتی می‌شوند.
 ۳. تغییر رفتار مردم و نخبگان را در پی خواهد داشت.
 ۴. بی‌ثباتی سیاسی، امنیتی، اجتماعی و اقتصادی رخ می‌دهد.
 ۵. نافرمانی مدنی و اعتراض و عدم همکاری با حاکمیت صورت می‌گیرد (فرمول جین شارپ برای براندازی نرم).
 ۶. براندازی و فروپاشی و تغییر ساختار یا حداقل تغییر رفتار نظام سیاسی رخ می‌دهد. تنها در این صورت ترکیب دو سطح بحران حکومت و جامعه نیز شکل خواهد گرفت و شرط کافی «گذار» تحقق می‌یابد.
- دولت آمریکا تلاش بسیار کرد بار دیگر پروسه مراحل موفقیت فروپاشی شوروی را با ظهور اصلاحات در ایران بازسازی کند تا گذار به دموکراسی در ایران نیز محقق گردد.

ناکامی گذار در ایران

بخوبی می‌توان با کمک روش مقایسه تطبیقی بین مواضع نظری و اقدامات عملی اصلاح‌طلبان با مؤلفه‌های براندازی مقایسه‌ای تطبیقی انجام داد. روش مقایسه‌ای یکی از قدیمی‌ترین روش‌ها در علوم انسانی است و با کمک این روش شباهت‌ها، تفاوت‌ها و تضادها و دگرگونی رویکردها را دریافت (منوچهری، ۱۳۸۷: ۲۵۵). در مقایسه تطبیقی، هر میزان جبهه اصلاحات از اصول و ارزش‌های نظام سیاسی جمهوری اسلامی فاصله بگیرد و به مؤلفه‌های براندازی نرم و گذار به دموکراسی نزدیک، و مشخص‌کننده میزان نقش‌آفرینی این جریان سیاسی در براندازی باشد، در حقیقت گذار به دموکراسی به سبک غربی آن در حال وقوع است. رویکرد تطبیقی به دنبال این هست که کژی و انحراف یا درستی و راستی (راستی‌آزمایی) پدیده به صورت

روش مند و علمی مشخص و معین شود. بنابراین، تطبیق متغیر مستقل (اصلاح طلبان) نسبت به متغیر وابسته (شاخص‌های براندازی نرم یا گذار) که نوعی همبستگی مثبت (همگرایی) را در پی دارد میزان نقش‌آفرینی این جبهه سیاسی را در براندازی نرم مشخص می‌کند. به عبارتی هر چه جبهه اصلاحات از اصول متعین در جمهوری اسلامی دور شود، به شاخصه‌های براندازی نرم نزدیک شده است. برای اینکه بتوان میزان موفقیت گذار را در مقایسه تطبیقی سنجش کرد، باید تغییرات را با چهار شاخصه اصلی (مفروض شناخته‌شده نظام جمهوری اسلامی) راستی‌آزمایی کرد. هرگونه دگرگونی و تغییر با شاخص‌های «اسلام»، «اندیشه‌های سیاسی امام خمینی (ره) بنیانگذار جمهوری اسلامی»، «ولایت فقیه»، «قانون اساسی» از سویی، و شاخص‌های بنیادی «نظریه براندازی نرم» از سوی دیگر محاسبه و سنجیده می‌شود. لذا، با تأکید بر این معیارها می‌توان دوری و نزدیکی جبهه اصلاح طلب را نسبت به اصول بنیادین جمهوری اسلامی ارزیابی کرد و در مقایسه‌ای تطبیقی در چارچوب نظریه سیستم مقایسه‌ای گابریل الموند و نظریه گذار به دموکراسی هانتینگتون به نقد و بررسی نقش کارکردی جبهه اصلاحات در دو بُعد نظر و عمل در براندازی نرم و گذار پرداخت.

در حقیقت، جنگ نرم و به تبع آن براندازی نرم در جمهوری اسلامی زمانی صورت تحقق به خود می‌گیرد که در مقایسه تطبیقی دیگر در نظام اسلامی اثری (واقعی) از هویت اسلامی و ارزشی آن نباشد، و بین قدرت لایزال الهی و قدرت محدود زمینی گسست ایجاد شود، و در نتیجه گسل مردم-حاکمیت رخ دهد. تنها در این صورت می‌توان تحقق دوره «گذار» به دموکراسی را انتظار داشت.

بنابراین، بسیار طبیعی است که جنگ دشمنان با انقلاب اسلامی باید از جنس نرم فرهنگی باشد. از آنجا که نظام لیبرال سرمایه‌داری ذاتاً سلطه طلب و عدالت‌ستیز است، گفتمان‌های عدالت‌محور و معنویت‌گرا را بر نمی‌تابد. لذا رویارویی فرهنگی برای نابودی ایدئولوژی‌های ضد سرمایه‌داری قطعی است. آن‌ها در همه سطوح (داخلی و خارجی) در سه دهه گذشته براساس نظریه کمیته خطر جاری (که در استحالته فرهنگی در فروپاشی شوروی موفق عمل کرد) مهم‌ترین گام اساسی را به عنوان مقدمه و زمینه براندازی جمهوری اسلامی استحالته فرهنگی فرض کردند، که بخش مهم این استحالته می‌بایست بر اساس نظریه «گذار» هانتینگتون توسط نیروهای داخلی درون حاکمیت (اصلاح طلبان) صورت می‌گرفت، تا در فرایند تغییر ممکن گردد.

در این زمینه ورود به مباحث ارزشی، فرهنگی، اعتقادی، و تخریب و تضعیف و تحقیر آن‌ها از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بود، که می‌توان در چهار گروه سلبی و ایجابی، نظری و عملی طبقه بندی کرد. مبانی فکری تجدیدنظرطلبان در پایان دفاع مقدس با ورود اندیشه‌های

غربی توسط سروش با مقاله «قبض و بسط شریعت» و بشیریه با مقاله «جامعه‌شناسی لیبرالی» شروع شد و روند استحاله و تجدیدنظرطلبی گسترش یافت. برخی از ابعاد مهم و تأثیرگذار در براندازی نرم که در سه دهه گذشته در تقابل با اصول بنیادی و تغییرناپذیر در اندیشه سیاسی اسلام و به عنوان زیرساخت نظام جمهوری اسلامی مطرح شد عبارت است از:

۱. القای تبلیغ و ترویج ناکارآمدی حکومت دینی در عصر مدرنیته و فناوری
۲. ترویج گسترده اندیشه سکولاریسم و لائیسزم (در نظر و عمل)
۳. ترویج اندیشه کثرت‌گرایی و پلورالیسم سیاسی، فرهنگی و دینی
۴. انکار مطلق بودن حق و باطل و ترویج نسبی‌گرایی همراه با تساهل و تسامح دینی
۵. ترویج اندیشه لیبرالیسم نماد تمدن غرب در ابعاد فرهنگی، سیاسی و اقتصادی
۶. القای عبور از آرمان‌گرایی گذشته، و پذیرش واقعیت‌های حاکم بر جهان
۷. ترویج ارزش‌های لیبرال دموکراسی و حرکت به سمت و سوی جامعه مدنی
۸. تخریب و تحریف ارزش‌ها و احکام دینی
۹. زیرسؤال بردن اتحاد جهان اسلام و جهان‌شمولی اسلام
۱۰. پذیرش قرائت‌های مختلف از دین و نگرش برون‌دینی به دین
۱۱. ایجاد تردید، تشکیک در اعتقادات و باورهای دینی
۱۲. تضعیف و تزلزل در نهادهای دینی و مذهبی
۱۳. تهاجم به نهادهای انقلابی و ارزشی و ارکان جمهوری اسلامی و قانون اساسی
۱۴. جایگزینی معرفت بشری به جای معرفت دینی با روش هرمنوتیک گادامری
۱۵. نادیده‌انگاشتن رسالت اعتقادی و سیاسی و امنیتی نسبت به مسلمانان و نهضت‌های آزادی‌بخش
۱۶. شبیه‌سازی هدف‌مند اسلام و مسیحیت برای خروجی اسلام لیبرالی و پروتستانیسم اسلامی
۱۷. تبلیغ و ترویج تضاد و تعارض میان اسلام و آزادی
۱۸. اتهام ضدیت اسلام و جمهوری اسلامی با حقوق بشر
۱۹. القای توهم توطئه و توهم خواندن تهاجم فرهنگی و جنگ نرم
۲۰. تبلیغ ضدیت جمهوری اسلامی با اقلیت‌های دینی، مذهبی و قومی
۲۱. فرافکنی و غوغاسالاری تبلیغی در مقابله با دستاوردهای انقلاب و طرح‌های منطقی
۲۲. افزایش فضای بدبینی و اختلاف بین گروه‌ها و جناح‌های سیاسی درون حاکمیت
۲۳. ترویج پروتستانیسم اسلامی در مقابل اسلام ناب با فقه پویا

۲۴. تربیت مسلمان لیبرال و ساخت شبکه مسلمانان میان‌هرو لیبرال
۲۵. هدف قرار دادن نظریه ولایت فقیه
۲۶. ترویج فرقه‌گرایی مانند بهائیت، وهابیت و...
۲۷. ترویج عرفان‌های نوظهور کاذب ولی جذاب به جای عرفان حقیقی مانند سام بابا، اکنار
۲۸. ترویج اباحی‌گری از طریق هنر مبتذل و شکستن حریم‌های خانواده

براندازی بنیادین با روش جنگ نرم

به‌طور منطقی، هدف را باید از تعریف مفهوم استنباط کرد. جنگ نرم تغییر باورها و افکار و رفتار جامعه را هدف قرار می‌دهد. بنابراین، تا زمانی که هدف محقق نشود جنگ نرم استمرار دارد. نفوذ عمیق در لایه‌های فرهنگی - هویتی جامعه از اهداف مهم جنگ نرم است. آمریکایی‌ها چند دهه تلاش کردند در امور زیربنایی حوزه علوم انسانی در مسیر فریب و نفوذ گام‌هایی بردارند و هویت فرهنگی و باور و افکار جامعه را دگرگون سازند. قطعیت موفقیت جنگ نرم برای نظریه‌پردازان آمریکایی در بلوک شرق چنان بود که آکرمن^۱ در وزارت خارجه می‌گوید: «وقتی جنبش نرم در ایران شکل گیرد نتایج آن اعجاب‌آور خواهد بود» (رنجبران، ۱۳۸۹: ۱۴۳).

انقلاب اسلامی - برخلاف سایر انقلاب‌ها - فرهنگی و از جنس نرم است. دشمنان از همان ابتدا در تقابل با انقلاب، جنگ نرم را با هدف تغییر آغاز کردند؛ حرکتی که بلافاصله با پایان دفاع مقدس تشدید شد. از منظر نظریه‌پردازان آمریکایی مقابله با انقلاب نیز از طریق گسترش «فلسفه سیاسی سکولار» ممکن خواهد بود. این مسیر انحرافی در علوم انسانی - علی‌رغم تلاش برای اسلامی کردن علوم انسانی - با نفوذ در روشنفکرانی همچون بازرگان، سروش، بشیریه و... در عصر جمهوری اسلامی همچنان ادامه دارد، زیرا تقابل دو اندیشه سکولار و اسلامی سرنوشت آن‌ها را در پیچ تاریخی مشخص خواهد کرد. هانا آرنست از اندیشمندان مشهور مرتبط با CIA (ن. ک. فضلی‌نژاد، ۱۳۴) می‌نویسد: «گسترش علم سکولار به فروپاشی هرگونه سازمان دینی یا حکومت مذهبی می‌انجامد» (همان، ۱۸۰) زیرا مهم‌ترین نتیجه علم سکولار را می‌توان هویت‌سوزی و بحران هویت فردی و اجتماعی دانست. علم سکولار، انسان سکولار می‌سازد (گلشنی، ۱۳۹۰: ۳۵).

بنابراین، لازم بود برای براندازی نظام نوپای اسلامی و اسلام سیاسی به توصیه جین شارپ به مراجعی تأثیرگذار یعنی «نخبگان دانشگاهی» و «روشنفکران دینی» و «روحانیون لیبرال» برای

ترویج فلسفه سیاسی سکولار پناه برند. این گامی برای تربیت شبکه‌ای از مسلمانان لیبرال و میانه‌رو بود (در گزارش مؤسسه رند آمریکا بر آن تأکید شده است). اندیشه تربیت مسلمانان با گرایش لیبرالی از اهداف درازمدت غرب است که با نفوذ فرهنگی گامی اساسی در براندازی نظام اسلامی به شمار می‌رود. سند منتشره بنیاد عبدالرحمن برومند در نوامبر ۲۰۰۸ (وابسته به بنیاد اعانه ملی برای دموکراسی) به دستورالعملی از سازمان سیا برای تحقق جامعه مدنی در ایران اشاره می‌نماید: «اگر قرار است که پراتز سیاه (توتالیتاریسم اسلامی) در ایران بسته شود، جامعه مدنی ایران نیازمند آموختن از تجربه و اندیشه فرزانه‌گانی چون هانا آرنه، کارل پوپر، ریمون آرون، و اسلاو هاول و... است که اندیشه و عملشان در شکست توتالیتاریسم (باصطلاح استبداد) نقش بسیار مهمی داشت» (فضلی‌نژاد، ۱۳۹۱: ۱۸۰). از این‌رو، ترجمه سریع آثار شوالیه‌های یهودی مانند آثار هانا آرنه تا کارل پوپر و هانتینگتون در ایران (دهه ۶۰ و ۷۰) در این راستا تحلیل می‌شود، که هویت فرهنگی را هدف استحاله قرار می‌دهد؛ یعنی، در پی تغییر باوره‌ها و باورهای آن نتایج آن براندازی نرم جمهوری اسلامی خواهد بود.

با این توصیف جین شارپ (از نظریه پردازان جنگ نرم) هدف آن را تغییر دولت‌های نامطلوب یا فروپاشی حکومت‌ها و کسب قدرت می‌داند (رنجبران: ۲۸)، ولی با توجه به تحقق تغییر دو گام اصلی در جنگ نرم یعنی «استحاله فرهنگی» و «براندازی نظام سیاسی» پی‌درپی تعقیب می‌شود. به عبارتی، در جنگ نرم ابتدا مدل سلبی تخریب صورت گرفته تا با یارگیری در درون، مهاجم بتواند مدل مطلوب خویش را جایگزین سازد. بررسی تاریخ جنگ نرم نشان می‌دهد که در اهمیت تقابل دشمنان با انقلاب اسلامی همواره در جنگ نرم سه هدف (نظری و عملی) تعقیب می‌شود که «استحاله» هدف اصلی و «بی‌ثباتی و براندازی» و «مهار و انزوا» نتیجه عینی و عملی آن است.

الف) استحاله

گام نخست و هدف اصلی در جنگ نرم را باید «استحاله فرهنگی» دانست که تا محقق نشود جنگ نرم استمرار دارد؛ یعنی، در فرایند طولانی مدت به اعتقادات و باورها و ارزش‌ها و هویت ملت هجوم برده می‌شود و دگرگونی کامل پدید می‌آید، هویت جامعه هدف یا به کلی تغییر می‌کند (مانند اندلس) یا حداکثر پوسته بی‌خاصیتی از آن (مانند اکثر کشورهای اسلامی) در جامعه هدف باقی می‌ماند.

در این رویکرد، تهدید نرم (سلبی) و قدرت نرم (ایجابی) هم‌زمان مکمل یکدیگر عمل می‌کنند. زمانی که در استحاله باورها و هویت ملی و مذهبی تخریب شود، بر اساس نظریه قدرت نرم جوزف نای استحاله فرهنگی در جهت تأثیرگذاری شدید بر افکار عمومی جامعه

فرهنگ مطلوب خود را جایگزین می‌کند (نای: ۴۳). نظام سلطه همواره از این روش برای پیشبرد اهداف خود سود جسته است. در پی استحاله فرهنگی، استحاله سیاسی نیز به منظور ناکارآمدسازی و ناکارآمد جلوه دادن نظام سیاسی و ارکان آن، تخریب و سیاه‌نمایی آغاز می‌شود که این مقدمه «بی‌ثبات‌سازی سیاسی» در جامعه هدف است.

ب) مهار و انزوا

برای تغییر ساختار و رفتار نظام سیاسی تلاش می‌شود از اهرم‌های بیرونی نیز استفاده شود. از آغاز پیروزی انقلاب اسلامی تا کنون در بعد خارجی غرب از دو راهبرد کاربردی «انزوا» و «مهار» استفاده شده است؛ و از همه امکانات سیاسی، اقتصادی، حقوقی، و فرهنگی کشورها و سازمان‌های بین‌المللی در راستای اهداف جنگ نرم با استفاده از دو راهبرد فوق بهره برده‌اند. تهدید، تحریم، تنبیه، القای ناکارآمدی نظام، ضدیت با حقوق بشر، اختلاف قومی و مذهبی، القای ایران‌هراسی، اسلام‌هراسی، شیعه‌هراسی و... در عرصه منطقه‌ای و بین‌المللی از روش‌های مرسوم چهار دهه اخیر برای تحقق دو راهبرد انزوا و مهار جمهوری اسلامی در داخل مرزها بوده است. البته، ناکامی در این روش‌های نخ‌نما سبب طرح روش مذاکره (هسته‌ای) شد.

ج) براندازی نرم

پس از موفقیت استحاله که هدف اصلی در جنگ نرم برای تغییر بنیادین تلقی می‌شود، برای تحقق گام دوم یعنی «براندازی نظام» اقداماتی باید صورت گیرد. مهم‌ترین اقدام بی‌ثبات‌سازی در جامعه در ابعاد مختلف سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و امنیتی دنبال می‌شود و از این پس در پی خلاء فرهنگی و هویتی (در فرایند استحاله) مهاجم با برنامه‌ریزی به مدل‌سازی رفتاری مورد نظر اقدام و در صدد معرفی و ترویج نظام فکری سیاسی مطلوب خویش بر آوارهای فرهنگ قبلی است. این نگرش در جنگ نرم را باید هدف عملی در جامعه دانست.

نتیجه

فروپاشی بلوک شرق و رویای رهبری بلامنازع آمریکا با پوشش لیبرال دموکراسی نظریه‌پردازان آمریکایی را به کمک طلبید تا نظریه «گذار به دموکراسی» را با هدف ترویج ارزش‌های آمریکایی به کشورهای غیردموکراتیک و ضد غربی طراحی کند. رویکرد جدید براندازی با مدل انقلاب مخملی با روش‌های نرم استحاله، بی‌ثبات‌سازی، انزوا و زوال در بسیاری از دول بلوک شرق موفق شد. سهم ایران در این نظریه برای استحاله از درون و تبدیل اسلام سیاسی به

اسلام لیبرالی با نقش آفرینی تجدیدنظرطلبان انقلابی قدیم و اصلاح طلب جدید بازی در میدان منافع دشمن بود که از سال ۱۳۶۸ تا ۱۳۸۸ (فتنه سبز) سیر گذار به دموکراسی گام به گام بر اساس نظریه‌های هانتینگتون و جین شارپ دنبال شد. در فرایند جنگ نرم توطئه‌های بیرونی و هم‌نوایی تجدیدنظرطلبان (اصلاح طلب) درون حاکمیت در مقابل نظام قرار گرفتند و برای عبور و عدول از مبانی و اصول ثابت قانون اساسی و نادیده انگاشتن منافع ملی به بهانه دموکراسی و جامعه مدنی تلاش گسترده‌ای صورت گرفت تا در «گذار به دموکراسی» جمهوری اسلامی را به جمهوری ایرانی تبدیل نمایند، ولی علی‌رغم تلاش فراوان در سطوح مختلف به دلایل بیان شده مرحله «گذار» موفق نشد. نقش بی‌بدیل رهبری با استمداد از آموزه‌های دینی و انسجام ملی که با بصیرت‌افزایی و روشننگری مستمر توأم بود، توطئه‌های خطرناک دشمن را خنثی و تحقق «گذار به دموکراسی» در ایران اسلامی را در مرحله کنونی ناممکن ساخت.

منابع و مآخذ

۱. بشیریه، حسین (۱۳۸۴)، گذار به دموکراسی (مباحث نظری)، تهران: انتشارات نگاه معاصر.
۲. جنگ نرم ۵ براندازی نرم در کشورهای مدل، (۱۳۸۶)، مؤسسه فرهنگی و بین‌المللی ابرار معاصر، چاپ سوم، تهران.
۳. جنگ نرم (۱۳۹۲)، دوست مشاور، تهران: انتشارات ستوس.
۴. ساندرس، استیونر فرانسیس (۱۳۸۲)، ترجمه و نشر توسط بنیاد فرهنگی - پژوهشی غرب شناسی، تهران.
۵. شریفی، احمد حسین (۱۳۸۹)، جنگ نرم، تهران، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
۶. شارپ، جین (۱۳۸۸) از دیکتاتوری تا دموکراسی، چارچوبی نظری برای کسب آزادی، سایت www.bedoonemarz.
۷. غضنفری، کامران (۱۳۸۰)، آمریکا و براندازی جمهوری اسلامی (توهم یا واقعیت)، انتشارات کیا، تهران.
۸. لوین، اندرو (۱۳۸۰)، نظریه لیبرال دموکراسی، ترجمه و تحشیه انتقادی سعید زیباکلام، تهران: انتشارات سمت.
۹. الموند، گابریل ا. و دیگران (۱۳۷۶)، چارچوبی نظری برای بررسی سیاست تطبیقی، ترجمه علیرضا طیب، تهران، مرکز آموزش مدیریت دولتی.
۱۰. نائینی، محمدعلی (۱۳۹۱)، اصول و مبانی جنگ نرم، نشر ساقی، تهران.
۱۱. نوازی، بهرام (۱۳۸۳)، الگوهای رفتاری آمریکا در رویارویی با جمهوری اسلامی ایران (۱۳۸۰-۱۳۵۷)، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران.
۱۲. نای، اس جوزف (۱۳۸۷)، قدرت نرم، مترجمان سید محسن روحانی - مهدی ذوالفقاری، تهران، دانشگاه امام صادق (ع).
۱۳. هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۵) سامان سیاسی در جوامع دست‌خوش دگرگونی، مترجم محسن ثلاثی، نشر علم، تهران.
۱۴. موج سوم دموکراسی در پایان قرن بیستم، ترجمه احمد شهسا، نشر روزنه، تهران.
۱۵. واعظی، حسن (۱۳۷۹)، «اصلاحات و فروپاشی»، انتشارات سروش، تهران.
۱۶. فضلی‌نژاد، پیام (۱۳۹۱)، ارتش سری روشنفکران (نیمه پنهان ج ۴۵)، تهران: دفتر پژوهش‌های مؤسسه کیهان.
۱۷. واعظی، حسن (۱۳۷۹)، «اصلاحات و فروپاشی»، انتشارات سروش، تهران.
۱۸. منوچهری، عباس (۱۳۸۷)، رهیافت و روش در علوم سیاسی، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی، تهران.
۱۹. بهروز لک، غلامرضا (۱۳۸۶)، «جهانی شدن و اسلام سیاسی در ایران»، انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، تهران.